

به سوی رفاه: نقش زنان و مردان در ساخت یک تمدن جهانی شکوفا  
بیانیهٔ جامعهٔ جهانی بهائی خطاب به شصت و یکمین کمیسیون سازمان ملل متحد دربارهٔ وضعیت زنان  
۱۳-۱۴ مارس ۲۰۱۷

رهبران جهان بار سنگینی را به دوش می‌کشند. آنها باید با ارجح شمردن شهروندانشان بر خود و کنار گذاشتن الگوهایی که بر نفس تاکید دارند و مروج نابرابری قدرت هستند، بهروزی شهروندانشان را تأمین کنند. آنها باید پرسش‌های صحیحی بپرسند و از آن حیاتی‌تر شروع به دادن پاسخ‌های صحیح کنند. برای مثال: چه عناصری از نظام اقتصادی ما موجب ناکارآمدی عمیق آن است؟ در حالی که مشارکت زنان به نفع همگان است چرا آنها به طور عمده از تصمیم‌گیری‌های مهم کنارگذاشته می‌شوند؟ چگونه می‌توانیم موج نابرابری فزاینده که ثبات ملت‌ها را تهدید می‌کند مهار کنیم؟ چگونه می‌توانیم در راستای بهروزی نسل‌های جوان سرمایه‌گذاری کنیم و مسیری را در مقابلشان بگسترانیم که از راهی که ما در آن گام برداشته‌ایم معنادارتر و کم‌خطرتر باشد؟

زنان و مردان با هم برابرند و همیشه برابر بوده‌اند. این حقیقتی روحانی است که تقریباً در کل تاریخ از تحقق آن در جهان جلوگیری به عمل آمده است. یک دلیل این وضعیت، وجود نظام‌ها و ساختارهای نابرابری بوده است که برای مدت‌ها پیشرفت و مشارکت مردان را به پیشرفت و مشارکت زنان ترجیح داده است. با وجود این که برابری میان زنان و مردان روز به روز بیشتر مورد پذیرش قرار می‌گیرد، این پذیرش خود به خود موانعی را که بر سر دستیابی به این برابری در ابعاد گوناگون زندگی وجود دارد، برطرف نمی‌سازد. در این شرایط و در حالی که کشورهای عضو سازمان ملل متحد برای مشورت در مورد توان‌افزایی اقتصادی زنان در جهان در حال تغییر کار کرد هم آمده‌اند، ما ملایم‌ترین تأکید بر این که رفاه همزمان هم هدف فعالیت اقتصادی و هم نتیجهٔ پیشرفت حقیقی است، نکاتی را دربارهٔ ماهیت رفاه با شما در میان بگذاریم.

پیشرفت‌های چشمگیری در زمینهٔ دسترسی به آموزش و خلق فضاهایی برای رشد و شکوفایی زنان در کنار مردان صورت گرفته است، با این حال هنوز مسیر طولانی‌ای باید طی شود. بی‌عدالتی ساختاری و سیستماتیک هنوز به سرکوب توانایی‌های بالقوهٔ زنان ادامه می‌دهد و بشریت را در بحران‌های متعدد یکی پس از دیگری فرو می‌برد. تا زمانی که این نابرابری‌ها به طور کامل از تار و بود اجتماع برچیده نشود، بشریت در منجلاب منازعه، ناامیدی، سردرگمی و عدم تعادل که تا حد زیادی وجه مشخصهٔ زندگی مدرن شده است دست و پا خواهد زد. اگر چه مسیر حرکت به سوی رفاه موانع بسیاری دارد، در عین حال سرشار از امید نیز هست.

تمدن جهانی‌ای که بشریت آرزویش را دارد تمدنی است که در آن ابعاد مادی و معنوی زندگی با یکدیگر سازگار و جنبه‌های مادی تمدن از جمله تجارت و حکمروایی در هم آمیخته با اصول روحانی مانند عدالت و انصاف باشند. طبیعتاً قوا و نیروی تمدن منوط به قوت اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن است. در این زمینه، در مورد ویژگی‌هایی که باید بر روابط میان افراد، موسسات و دیگر اجزای سازندهٔ اجتماع حاکم باشد گفتنی بسیار است.

نظم‌های متداول اقتصادی و ژئوپلتیک چنان با نزاع و ستیزه‌جویی توأم گشته‌اند که بسیاری تسلیم این دیدگاه شده‌اند که این خصوصیات ویژگی‌های گریزناپذیر ماهیت انسان هستند. اگرچه انسان‌ها توانایی ابراز خشونت، خودخواهی، ترس و رقابت را دارند، اما همچنین بارها نشان داده‌اند که می‌توانند مهربان باشند، دیگران را بر خود ترجیح دهند، با قبول هزینه‌های سنگین شخصی، شجاعانه رفتار کنند و در جهانی که رقابت در آن هنجار محسوب می‌شوند

با همکاری امور خود را به پیش برند. این تمایلات شریف چقدر بیشتر رواج خواهد یافت اگر دولت‌ها منابع چشمگیری را به پرورش ماهیت متعالی شهروندانشان اختصاص داده و بر فرآیندهای آموزشی دقیقی تمرکز نمایند که قوای روحانی و اخلاقی مستتر در وجود مردمانشان را توسعه داده و شکوفا می‌نماید؟ به علاوه، چگونگی روابط قدرت باید در پرتو فهم صحیحی از یگانگی نوع بشر مورد بازنگری قرار بگیرد تا همه مردم بتوانند زندگی معناداری را تجربه کنند. واضح است که دستیابی به چنین تغییرات عظیمی دشوار است و نیاز به بلندنظری، فداکاری و تعهد بلند مدت رهبران و شهروندان جهان دارد.

یک تمدن جهانی شکوفا از مشارکت تمامی افراد بهره خواهد گرفت، افرادی که مهارت‌ها و استعدادهایشان باید با نیازها برای دستیابی به خیر عمومی هماهنگ شود. با فراهم کردن امکان دسترسی به آموزش با کیفیت، آموزشی که به همه کودکان در پرورش توانمندی‌های فکری و اخلاقی‌شان کمک کند، دستیابی به این هدف بیش از پیش امکان‌پذیر می‌شود. به علاوه، از آنجایی که زنان نخستین مربیان نسل‌های آینده هستند، فراهم کردن فرصت‌های آموزشی برای آن‌ها در همه جوامع باید مورد تاکید قرار گیرد. ارزش خصوصیات مراقبتی و آشتی‌بخشی که زنان همراه با خود می‌توانند به نیروی کار و در حقیقت به همه ابعاد زندگی وارد کنند، برای مدت‌ها به درستی درک نشده و بشر از این بابت لطمه خورده است. آیا می‌توان ثمرات همکاری حقیقی میان زنان و مردان را در همه ابعاد زندگی پیش‌بینی نمود؟ عالم انسانی را می‌توان همچون پرنده‌ای تصور کرد که دو بال دارد، زن و مرد. این پرنده تا کنون به علت سرکوب یکی از بال‌ها، توان پرواز نداشته است. چه کسی می‌تواند به درستی اوج اعلاپی را که بشر در صورت داشتن دو بال قدرتمند و هماهنگ می‌تواند به آن دست یابد درک کند؟

دوران جوانی اهمیت فراوانی در زندگی هر فردی دارد. این برهه از زندگی دورانی با امکانات ویژه است. زمان کسب آمادگی و عمل است؛ زمانی که جوانان می‌توانند در خود میل به خدمت و احساس مسئولیت اجتماعی را پرورش دهند که در تمام طول عمر همراهشان خواهد ماند. هیچ کدام از این موارد بدون آموزش‌های مخصوص امکان‌پذیر نیست. تفاوت میان مرد جوانی که با هم‌تایان مونث خود با احترام رفتار می‌کند و مرد دیگری که با آن‌ها رفتاری غیرانسانی دارد می‌تواند در نوع آموزش‌شان باشد. آموزش چنین نگرش‌هایی در خانه، مدارس، جوامع و محیط‌های اجتماعی بیشمار دیگری که زندگی در آن‌ها جریان دارد شکل می‌گیرد.

خانواده محیط اجتماعی تعیین‌کننده‌ای است که در آن آموزش فرد در سنینی که شخصیتش در حال شکل‌گیری است صورت می‌گیرد. در این مورد، مطالب بسیاری برای یادگیری وجود دارد از جمله اینکه اجتماع چگونه می‌تواند به شکلی سازمان‌دهی شود که زنانی را که تصمیم می‌گیرند دورانی از زندگی خود را به طور متمرکز به پرورش کودکان اختصاص دهند از مشارکت معنادار در عرصه اشتغال محروم نکند. در مقابل، به رسمیت شناختن نقش مهم پدران در زندگی خانواده‌هایشان و توانایی آن‌ها در مشارکت اساسی در این عرصه نیازمند توجهی مخصوص است.

قواعدی که بر روابط ما با جهان حاکم است تا حد زیادی در خانواده شکل می‌گیرد. تمایل به منصف یا غیرمنصف بودن، مهربانانه یا خشن رفتار کردن، صادق یا غیرصادق بودن، معمولاً در خانه شکل می‌گیرد. سپس این عادت‌ها به همه تعاملات اجتماعی وارد شده؛ یا پله‌های ترقی را فراهم می‌کند و یا مانع پیشرفت می‌شود؛ یا تار و پود اجتماع را از هم می‌شکافد یا به هم پیوند می‌زند. برای مثال، اگر برادران اجازه تسلط بر خواهرانشان را داشته باشند، عادت می‌گیرد که از اتاق نشیمن خانه به کلاس درس، محیط کار و در نهایت عرصه بین‌المللی انتقال می‌یابد. برعکس، زمانی که دختران خانواده در تصمیم‌گیری‌ها سهیم باشند، زمانی که پسران به مشارکت در امور خانه تشویق شوند، ویژگی‌های شخصیتی در آن‌ها پرورش می‌یابد. کودکان می‌آموزند که قوای فکری دختران و پسران هر دو ضروری هستند و خصلت‌های مراقبتی که به زنان نسبت داده می‌شود، زمانی که توسط مردان ابراز شود نیز به همان اندازه ستودنی هستند.

در ارتباط با برنامه‌های آموزشی رسمی‌تر، اهمیت این مرحله از زندگی باید در نظر گرفته شود. جوانان در ابتدای فهم نقش‌شان در اجتماع و در همه ابعاد زندگی از جمله حیات اقتصادی جوامعشان قرار دارند. اگر هدف این باشد که نسل‌های آینده صرفاً در نظامی بیمار مشغول به کار نشوند بلکه به تدریج در خلق یک نظام شکوفا در زمینه کار مشارکت داشته باشند، قابلیت‌های اصلی باید از سنین پایین در آن‌ها پرورش یابد.

نخست آن که آموزش آنان باید جامع باشد و قوای روحانی، جسمی و فکری در حال شکوفایی آنان را پرورش دهد. یک اصل مهم که باید از سنین ابتدایی آموزش داده شود، یگانگی نوع بشر است. در این بستر، برابری زنان و مردان باید مورد تأکید قرار گیرد. جوانان تناقض‌های موجود در جهان را می‌بینند. کلمات و مفاهیم به تنهایی قادر به پی‌اثر کردن پیام‌های اغلب مضر که از هر طرف آنان را نشانه می‌گیرد نیست. گنجاندن عناصر عملی در برنامه‌های آموزشی، که در قالب آن‌ها دختران و پسران بتوانند دوشادوش یکدیگر برای شناسایی چالش‌های موجود در محیط‌های اجتماعی خود و برنامه‌ریزی برای رفع این مشکلات با یکدیگر فعالیت و مشورت کنند برای کل جامعه مفید خواهد بود. به همین ترتیب اگر افراد باتجربه و مورد اعتمادی در جوامعشان آن‌ها را در انجام این خدمات همراهی کنند و در عین حال به آن‌ها برای شناخت نیازها و طرح‌ریزی برنامه‌هایی که در طول زمان پیچیده‌تر می‌شوند، اختیار عمل دهند، نسل‌های آینده یاری می‌شوند تا الگوهای فکر و عمل جدید و سالمی را پرورش دهند. جوانان از سنین اولیه می‌آموزند که رهبری حقیقی با خدمات فداکارانه همراه است، هم توسط پسران و هم دختران و از طریق مشورت، همکاری و تعهد به اقدام بلندمدت، قابل دستیابی است.

امید جامعه جهانی بهائی چنان است که رهبران جهان نه تنها در مورد افزایش مشارکت معنادار زنان در نظام اقتصادی کنونی، بلکه درباره کمک به نسل‌های جوان در ساخت نظامی جدید به طور جدی فکر کنند.